

مبانی، آثار و چالش‌های حق مجرم در تعیین سرنوشت خویش در دعوای کیفری

محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی*
محمد قادری نیا**

تاریخ تأیید: ۹۵/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲۸

چکیده

حق مجرم در تعیین سرنوشت خویش در دعوای کیفری عبارت است از امتیازی که مقام قضایی بر اساس قانون با احراز شرایط خاص قانونی به بزهدکار اعطا می‌کند و بر اساس آن تعیین سرنوشت دعوای کیفری را به او واگذار می‌کند. این حق در حقوق اسلام و ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و در اعلامیه‌های الزام‌آور و ارشادگر حقوق بشر و قواعد سازمان ملل نیز بدان اشاره شده است.

هدف مقاله حاضر بررسی مبانی، آثار و چالش‌های فراروی اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم است؛ بنابراین برای دستیابی به این هدف با روشی توصیفی - تحلیلی به بررسی و تبیین مبانی و دلایل عمومی، کیفرشناختی و جرم‌شناختی روی‌آوری به چنین حقی و آثار آن در دادرسی‌ها پرداخته شد و به این نتیجه دست یافتیم که این شیوه دادرسی در بستر غالب نظریات کیفرشناختی و جرم‌شناختی قابلیت پذیرش دارد و هویت‌بخشی به بزهدکار، سرعت‌بخشی به رسیدگی‌های کیفری، کیفرزدایی و کاهش میزان استفاده از ضمانت‌اجراهای کیفری، کاهش هزینه‌های نظام عدالت کیفری، افزایش دقت در رسیدگی‌ها و نیز افزایش اعتماد به دستگاه قضایی از جمله مهم‌ترین آثار اعطای این حق به مجرم‌اند.

واژگان کلیدی: حق مجرم، تعیین سرنوشت، دعوای کیفری، تعیین کیفر.

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه قم / نویسنده مسئول (dr_hajidehabadi@yahoo.com)

** کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم (ghaderimhmd@gmail.com)

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مقوله‌های حقوق کیفری، مسئله تعیین مجازات یا چگونگی توزیع آن است. دو اصل حاکم بر چگونگی تعیین مجازات عبارت‌اند از: «اصل تناسب مجازات با جرم» و «اصل تناسب مجازات با مجرم». اصل نخست، برگرفته از مفاهیم استحقاق و سزادهی است؛ بدین معنا که سزادهی اقتضا می‌کند هر کس متناسب با شدت جرمش مجازات شود؛ جرم سبک، مجازات سبک و جرم سنگین، مجازات سنگین. تناسب جرم و مجازات که رویکردی جرم‌محور است در اواخر قرن نوزدهم تا اندازه زیادی جای خود را به رویکرد مجرم‌محور داد که مطابق آن مجازات نه تنها باید با جرم متناسب باشد، بلکه تناسب آن با شخصیت مجرم نیز ضروری است. اصل فردی کردن مجازات که بیانگر این معناست، ناشی از تکامل حقوق کیفری در مسیر توجه به فاعل عمل مجرمانه و شخصیت اوست. رعایت اصل تناسب مجازات با جرم فقط یکی از اهداف مجازات را که همان لازمه استحقاق مجرمان به خاطر عملشان است - آن هم به‌طور عینی و غیرشخصی - تأمین می‌کند. برای تأمین استحقاق به‌طور کامل‌تر و نیز مراعات دیگر اهداف سودانگاران مجازات، لازم است مجازات جنبه شخصی بیابد. در این معنا فردی‌سازی مجازات، تصحیح مجازات مبنی بر نیازهای مجرم به عنوان یک فرد است (یزدیان جعفری، ۱۳۸۵، ص ۴۱). پیرو مطرح شدن این رویکرد در حقوق کیفری، سیاستگذاران جنایی بر آن شدند برای عملی کردن آن و کارآمد کردن مجازات‌ها، سیستم مجازات‌های یکسان با نادیده گرفتن شخصیت مجرم و عدم تطبیق مجازات با شرایط مجرم را تغییر دهند و توجه خود را بیشتر متوجه مجرم کنند و با اعطای آزادی عمل به قضات در اعمال مجازات‌های حداقل و حداکثر تعلیق تعقیب، تعلیق مجازات، آزادی مشروط، جایگزین‌های نوین حبس و اعمال کیفیات مخففه و مشدده، به سوی ایجاد و توسعه نظام کیفری مجرم‌مدار به جای نظام کیفری جرم‌مدار حرکت کنند. از جمله راهکارهایی که بر اساس اصل فردی کردن مجازات‌ها در حال حاضر به عنوان یک سیاست کیفری متفاوت از سیاست‌های کیفری سابق مطرح است، «اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم» می‌باشد.

این حق بدین معناست که مقام قضایی یا قانونگذار با احراز شرایطی خاص به

بزهکار، اختیار انتخاب و اظهارنظر در دعوی کیفری را می‌دهد یا اراده او را در این امور دخالت می‌دهد. این موضوع با توجه به وضعیت فردی و محیطی بزهکار، شدت و وخامت رفتار مجرمانه، فرایند کیفری و به‌طور کلی مصلحت‌سنجی مقام قضایی جنبه‌های گوناگونی به خود می‌گیرد؛ بدین صورت که در مورد تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده، در مرحله دادرسی و اجرا شیوه‌هایی همچون تعلیق اجرای کیفر، آزادی مشروط و برخی مصادیق مجازات‌های اجتماعی می‌توانند به وسیله مجرم با اجازه مقام قضایی انتخاب شوند. از سویی در حقوق اسلام در جرایم حق‌اللهی، در مواردی که توبه مجرم بعد رفع الأمر إلى الحاکم و پس از اثبات و احراز جرم، مسقط کیفر است، بزهکار این اختیار را دارد که میان مجازات شدن و توبه کردن یکی را انتخاب کند و از این راه در این مرحله نقش خود را ایفا نماید؛ بنابراین بزهکار در مرحله دادرسی و اجرا، نقش مؤثری ایفا می‌کند. این شیوه دادرسی فقط به دنبال سزادهی و پاسخ‌دادن به بزهکار نیست، بلکه شیوه‌ای است که به اصلاح و درمان اختیاری می‌انديشد و چیزی را به مجرم تحمیل نمی‌کند.

اعطای این حق به مجرم ارتباط تنگاتنگ و عمیقی با حفظ کرامت انسانی،* اجرای عدالت،** اصلاح و بازپروری مجرم،*** افزایش حس مسئولیت‌پذیری مجرم، توجه

* روشن است این شیوه، مجازات و اهداف دیگر اجرای مجازات‌ها را نفی نمی‌کند، بلکه بر دخالت اراده بزهکار در مرحله دادرسی و اجرا تأکید دارد؛ بنابراین نمی‌تواند جنبه سزاگرایانه صرف داشته باشد؛ زیرا این روش بر اساس منطق فایده‌گرایی به وجود آمده است و نگاهش به آینده است.

** همان‌گونه که در ادامه مقاله ذیل مبحث «مبانی کیفرشناختی» خواهد آمد، تعریفی که از اجرای عدالت در این شیوه دادرسی مد نظر است، بیشتر متمایل به عدالت اصلاحی می‌باشد؛ زیرا اعطای این حق به مجرم در دادرسی، شیوه‌ای سودمدار است و هدف آن بهبود وضعیت بزهکاران در آینده و نیز پیشگیری از تکرار جرم به وسیله آنان است.

*** در این مورد ممکن است ایراد شود که اعطای این حق به مجرم می‌تواند سدی در برابر برنامه‌های اصلاحی - درمانی باشد؛ بدین معنا که تعیین سرنوشت بزهکار به وسیله خودش ممکن است باعث شود بسیاری از برنامه‌های اصلاحی - درمانی که می‌توانست برای بهبودی او انجام شود، اجرا نگردد و از این راه بازپروری و درمان به‌طور کامل صورت نپذیرد، ولی مخالفان شیوه دادرسی مذکور، این نکته را در نظر نمی‌گیرند که هنگامی این حق به مجرم اعطا می‌گردد که مقام قضایی پرونده شخصیت او را بررسی کند و دخالت‌دادن اراده وی در امر دادرسی و تعیین مجازات را گامی مثبت در جهت بازپروری و بازسازی شخصیت وی تلقی کند. به همین دلیل، این

به شخصیت مجرم، تناسب مجازات و پیشگیری از جرم دارد؛ بنابراین می‌تواند به اصلی مهم در دادرسی‌های کیفری تبدیل شود. به همین دلیل شناخت ابعاد گوناگون این حق از جمله مبانی عمومی و جرم‌شناختی، آثار و چالش‌های فراروی آن، امری ضروری است که مقاله حاضر در تبیین و بررسی این مسئله می‌کوشد.

۱. مبانی حق مجرم در تعیین سرنوشت دعوای کیفری

مبانی، زیرساخت‌ها و پایه‌های بنیادین یک امر، حکایت‌گر واقعیت‌هایی است که وجود یک پدیده را ضروری و منطقی می‌سازد. به این لحاظ مبانی از منابع متمایز است؛ زیرا منابع در ردیفی متأخر از مبانی قرار دارد (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۳، ص ۸۱). در این مبحث نخست به مبانی عمومی این حق و سپس به بیان مبانی کیفرشناختی و جرم‌شناختی آن پرداخته می‌شود.

۱-۱. مبانی عمومی حق مجرم در تعیین سرنوشت دعوای کیفری

بی‌شک باید به این نکته اذعان داشت که توسعه مفاهیم و معیارهای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی افراد و رعایت تدابیر و تضمین‌های آن به‌ویژه در دادرسی‌های کیفری از آشکارترین نشانه‌های مدنیت هر جامعه از جوامع بشری و از روشن‌ترین شاخص‌های توسعه حقوقی و قضایی آن به‌شمار می‌رود. تکریم مقام و تعظیم شأن و شخصیت ابنای بشر، مستلزم رعایت این‌گونه مفاهیم و معیارها یا تدابیر و تضمین‌هاست.

آن بخش از مفاهیم و معیارهای حقوق بشر که به دادرسی کیفری مربوط می‌شوند، نسبت به دیگر بخش‌ها نقش مرکزی دارند. ضرورت قانونمندی محدودیت حقوق و آزادی‌های فردی که باید آن را از پایه‌های نظری - سیاسی آیین دادرسی کیفری به‌شمار

شيوه در دادرسی زمانی عملی می‌شود که دست‌اندرکاران عدالت کیفری پس از معاینه مجرمان، بررسی جنبه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی آنان و میزان امکان درمان و بازپروری و به‌طور کلی پس از بررسی پرونده شخصیت فردی و اجتماعی بزهکاران به این نتیجه برسند که اعطای اختیاراتی به مجرم در فرایند دادرسی، منافی اصلاح و درمان آنان نیست، بلکه می‌تواند مفید و مطلوب نیز قلمداد گردد.

آورد، دو مرتبه در اعلامیه جهانی حقوق بشر یعنی در قسمت دوم ماده ۱۱ و بخش دوم ماده ۲۹ تأکید شده است. هرگاه در یک فرایند کیفری ابتکار عمل از بزهکار سلب گردد و از وجود او فقط به عنوان موضوع و وسیله برای رسیدن به اهدافی همچون پیشگیری عمومی، حفظ نظام اجتماعی و اقتدار حکومت یا تکمیل دلایل بزهکاری استفاده شود و ظرفیت‌ها، استعدادها و قابلیت‌های انسانی آنان به فراموشی سپرده شود و به‌طور کلی در جریان دعوای کیفری، برخوردی مکانیکی و شیء‌گونه با آنان شود، در این صورت نگرش ابزاری به انسان یا «ابزارانگاری» (Instrumentalization) وی، جلوه‌ها و نمودهای خارجی خود را به منصف ظهور می‌رساند (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۷، ص ۲۵۸). ممکن است این‌گونه برداشت شود که در حقوق اسلام به‌خصوص در جرایم حق‌اللهمی مانند حدود نیز چنین دیدگاه ابزارانگاران‌های نسبت به مجرم وجود دارد، در حالی که برداشتی نادرست است؛ زیرا در حقوق اسلام راهکارهایی مانند توبه پیش‌بینی شده است که با در نظر گرفتن حق انتخاب برای مجرم، باعث ایفای نقش اساسی به وسیله وی در سرنوشت خویش می‌گردد. *امانوئل کانت* در کتاب *فلسفه اخلاق*، ضمن اشاره به یک اصل مهم اخلاقی یعنی اصل غایت‌بودن انسان، در این باره می‌گوید:

هر انسانی دارای این حق مشروع است که از سوی انسان‌های هم‌نوع خود مورد احترام واقع شود و خود به نوبه خود، ملزم به رعایت احترام دیگران است؛ بنابراین انسان نباید توسط انسان دیگر صرفاً به عنوان وسیله مورد استفاده قرار گیرد ... بلکه همواره باید به عنوان هدف به کار برده شود و دقیقاً کرامت (شخصیت) وی از اینجا ناشی می‌شود؛ کرامتی که به واسطه آن انسان خود را مافوق تمامی موجودات غیرانسانی که می‌توانند به عنوان وسیله مورد استفاده قرار گیرند، می‌داند (کانت، ۱۹۹۱، ص ۲۹).

البته هرچند این نظر از این جهت که برای انسان ارزش ویژه‌ای قائل شده است، از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد، ولی یک دیدگاه اومانستی است. بر اساس دیدگاه اسلامی، کرامت ذاتی انسان به دلیل وجهه الهی است که انسان دارا می‌باشد: «خلق‌الله آدم علی صورته»؛ از این رو این کرامت ذاتی بوده است و امور عارضی مانند جرم، جنایت و فساد نمی‌تواند خدشه‌ای به آن وارد کند. در این شیوه از دادرسی که به مجرم حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری اعطا می‌شود، مجرم به عنوان یک انسان

صاحب کرامت انسانی حق دخالت در امر دادرسی را دارد و از تحمیل و امر و نهی خبری نیست. نکته‌ای که بسیار مورد توجه است اینکه در عرصه بین‌المللی به حفظ کرامت انسانی فرد انسان که یکی از مبانی اعطای این حق به مجرم است، بسیار تأکید شده است؛ برای مثال می‌توان به قطعنامه ۱۷۳/۴۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوبه ۹ دسامبر ۱۹۸۸م اشاره کرد که در اصل یکم آن این گونه بیان شده است: «شیوه رفتار با همه افراد در هر گونه بازداشت یا زندان باید انسانی و با حفظ احترام به کرامت ذاتی فرد انسان باشد».

همچنین در قوانین گوناگون بین‌المللی توصیه شده است که به نظرات مجرم توجه شود؛ مانند بند ۱ ماده ۸ قواعد حداقل سازمان ملل متحد درباره اقدام‌های غیرسالب آزادی ۱۹۹۴م که این گونه است:

مقام قضایی با در اختیارداشتن مجموعه‌ای از تدابیر غیرسالب آزادی باید در تصمیم‌گیری‌های خود به نیازهای بزهکار، منابع / مصالح جامعه و بزه‌دیده - که در پاره‌ای از موارد باید نظرات وی را شنید - توجه نماید.

مورد دیگری که در این باره وجود دارد، بند ۳ ماده ۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶م است که بر ممنوعیت کار اجباری حتی در قالب اجرای کیفر اشاره دارد و نیز شمار دیگری از اسناد بین‌المللی ارشادگر به ویژه مقاله‌نامه‌های شماره ۲۹ و ۱۰۵ در مورد «منع کار اجباری» ۱۹۳۰م و ۱۹۵۷م بر ممنوعیت استفاده از کار اجباری به عنوان مجازات تأکید کرده‌اند.

بدین ترتیب تحمیل کار بر بزهکاران بر اساس آموزه‌های حقوق بشری ممنوع بوده است و استفاده از این روش فقط همراه با رضایت مجرمان امکان‌پذیر است؛ چنان‌که در ماده ۲ مقاله‌نامه شماره ۲۹ رضایت اشخاص به عنوان یک شرط اساسی در این باره توجه شده است؛ از این رو محکوم‌کردن بزهکاران به انجام کار باید با رضایت آنان همراه باشد تا از این رهگذر سیاست‌های کیفری به کارگیری شده از چالش‌های حقوق بشری مصون بماند.

علاوه بر این موارد که در قوانین بین‌المللی آمده است، قوانین کیفری بعضی از کشورها نیز به نقش رضایت مجرم در تعیین سرنوشت پرونده کیفری توجه کرده‌اند؛

برای مثال می‌توان به قانون ۱۹ دسامبر ۱۹۹۷ فرانسه درباره نگهداری تحت نظارت الکترونیکی، قانون ۱۷ ژوئن ۱۹۹۸ فرانسه در مورد برنامه پیگیری اجتماعی - قضایی همراه با دستور دادگاه مبنی بر مراقبت و درمان مجرمان جنسی و ماده ۴۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۳ ژوئن ۱۹۹۹ فرانسه درباره مصالحه کیفری اشاره کرد. بر اساس ماده ۲-۴۱ بند ۳ آیین دادرسی کیفری فرانسه، در صورت موافقت محکوم‌علیه با تدبیر پیشنهادی، دادستان پرونده را برای تأیید به دادگاه ارسال می‌دارد یا طبق ماده ۷-۷۲۳ بند ۱ همان قانون، تصمیم به مراقبت الکترونیکی امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه متهم با حضور وکیل مدافع خود، اعلام رضایت کند. نکته مهم اینکه در بند ۲ ماده ۸-۱۳۱ قانون مجازات عمومی فرانسه، به روشنی آمده است: «مجازات علیه کسی که آن را رد می‌کند یا نمی‌پذیرد، مورد حکم قرار نمی‌گیرد».

۷۷

۲-۱. مبانی کیفرشناختی حق مجرم در تعیین سرنوشت دعوی کیفری

کیفرشناسی یکی از زیرمجموعه‌های علوم جنایی تحلیلی است و موضوع آن را به طور خلاصه می‌توان تبیین یا تحلیل و توجیه شیوه‌ها و راهکارهای مبارزه قهرآمیز یا کمینه محدودکننده حقوق و آزادی‌های افراد دانست که شامل بررسی چیستی و چرایی انواع کیفر یا مجازات، روش‌های اعمال و ارزیابی آنها و دست‌آخر بررسی تحولات و تکامل کیفر و اهداف مورد انتظار از آن در سطح نظری و عملی و در مراحل سه‌گانه تضمینی، قضایی و اجرایی است. با توجه به مطلب مذکور، مشخص می‌گردد که در علم کیفرشناسی، نظریه‌های متفاوتی درباره توجیه مجازات و علل آن وجود دارد که دارای روش‌ها و توجیحات خاص خود می‌باشند. از آنجاکه شیوه اعطای حق تعیین سرنوشت دعوی کیفری به مجرم، روشی نوین درباره پاسخ به جرم است، باید بررسی کرد که کدام‌یک از نظریه‌ها در حوزه علم کیفرشناسی از آن حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

۱-۲-۱. نظریه سزادهی و عدالت تنبیهی

بر اساس این دیدگاه، مجازات مشروعیت خود را از جرم ارتكابی مجرم می‌گیرد و به همین دلیل باید اصل تناسب جرم و مجازات رعایت گردد. این مکتب معتقد است

نفس مجازات کردن مجرم برابر با اجرای عدالت کیفری است. در دیدگاه سزادهی، توجه و تأکید بر جرمی است که باید با کیفری مناسب پاسخ داده شود، نه مجنی‌علیه؛ بنابراین عدالت کیفری نظم مختل شده را احیا می‌کند و با مجازات، تعادل را در جامعه برقرار می‌سازد. پیروان این مکتب معتقدند مجرم مستحق مجازات است و معیار و ضابطه تعیین نوع و میزان مجازات، عدالت است. عدالت نیز بر استحقاق مجرم مبتنی می‌باشد؛ بدین معنا که مجازات، پاداشی است که مجرم به دلیل ارتکاب جرم، استحقاق آن را یافته است. بر پایه این نظریه، ارتکاب جرم از سوی بزهکاران، خطایی اخلاقی است که فقط از راه مجازات کردن مرتکبان آن می‌توان به اجرای عدالت و پاسداری از ارزش‌های اخلاقی مبادرت ورزید (Duff, 2001, p.20). رویکرد این نظریه گذشته‌گراست و بر همین اساس هدف فایده‌گرایانه را که ناظر به آینده بزهکاران است، رد می‌کند. فرض این تئوری بر این است که بزهکاران با ارتکاب جرم، بدی را در جامعه به وجود آورده‌اند و فقط از راه تحمیل مجازات بر آنان می‌توان عدالت را اجرا کرد و از ارزش‌های اجتماعی حمایت نمود؛ بنابراین هدف نظام کیفری، سرزنش بزهکاران است و کیفر باید متناسب با تقصیر مجرمان باشد. از پایه‌گذاران این مکتب می‌توان *امانوئل کانت* را نام برد. او معتقد بود اگر عدالت و صداقت از میان برود، حیات انسانی دیگر ارزشی در این جهان نخواهد داشت (صانعی، ۱۳۷۴، ص ۶۱). اکنون با توجه به این تئوری باید دید آیا اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم می‌تواند دارای کارکرد سزاگرایانه باشد یا خیر؟ اعطای این حق به مجرم در دادرسی، شیوه‌ای سودمدار است و هدف آن بهبود وضعیت بزهکاران در آینده و نیز پیشگیری از تکرار جرم به وسیله آنان می‌باشد. روشن است که این شیوه، مجازات را نفی نمی‌کند، بلکه بر دخالت دادن اراده بزهکار در مرحله دادرسی و اجرا تأکید می‌کند. رویکرد سزادهی با نگاه به گذشته، هرگونه سودگرایی در اجرای مجازات را نفی می‌کند و نگرش فایده‌گرایانه به مجازات را نادرست و ناعادلانه می‌داند؛ بنابراین با این تفاسیر، شیوه دادرسی که حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری را به مجرم می‌دهد، نمی‌تواند جنبه سزاگرایانه داشته باشد؛ زیرا این روش بر اساس منطق فایده‌گرایی به وجود آمده است و نگاهی به آینده بوده، به دنبال پیشگیری از تکرار جرم در آینده است.

اگرچه در نظام عدالت کیفری ایران واکنش در مقابل جرایم، در غالب موارد، دایرمدار نظریات جرم‌شناسی نیست، ولی سیاست جنایی ایران در قبال جرایم متعدد، فلسفه و مبانی متعددی دارد که آن سیاست در هر مورد نزدیک به یکی از نظریه‌های جرم‌شناسی است؛ برای مثال واکنش در برابر برخی جرایم، با فلسفه و مبانی سزادهی مشابهت دارد که البته غالب آنها به دلیل صبغه شرعی که دارند، به‌طور کلی غیرقابل تغییر و تحول در نوع و میزان مجازات‌اند. تمامی جرایم مستوجب حد، قصاص و دیه از این دست جرایم‌اند. نگاه شارع در این جرایم نسبت به گذشته و به دنبال سزادهی مجرم به دلیل جرم ارتكابی است؛ بنابراین با توجه به چنین مبانی جرم‌انگاری در این موارد، جدا از ممنوعیت شرعی* نمی‌توان برای مجرم در تعیین سرنوشت خود حقی قائل شد.

۲-۱. نظریه سودگرایانه و عدالت اصلاحی

این نظریه اگرچه سابقه طولانی دارد و حتی در آثار افلاطون ردپایی از آن را می‌توان یافت و در میان فلاسفه معاصر نیز کسانی مانند ویکتور هوگو، منتسکیو، روسو و ولتر آن را مطرح کرده‌اند، ولی شکل بسیار گسترده و دقیق این نظریه را می‌توان در نوشته‌های فیلسوف انگلیسی بنتام به دست آورد. طبق این دیدگاه نتایجی که از مجازات حاصل می‌گردد، با توجه به هدفی که قانونگذار دارد، متفاوت و متعدد است. بعضی از مجازات‌ها به عنوان جبران خسارت و برخی دیگر تخلیه‌کننده احساسات انتقام‌جویانه مجنی‌علیه و بستگان اوست، ولی مهم‌ترین اثری که در مجازات وجود دارد، اثر بازدارندگی و تأثیر آن در کاهش میزان جرایم در جامعه می‌باشد. از ویژگی‌های مهم این نظریه، نگاه به آینده است. در واقع این دیدگاه به این اصل معتقد است که «چنانچه مجازات کنی، دیگر مجرم مرتکب جرم نمی‌شود». با توجه به آثار و نتایجی که بر مجازات مترتب می‌شود و دیدگاه‌هایی که در این باره وجود دارد، می‌توان سه دیدگاه و گرایش متفاوت اصالت فایده را از یکدیگر تفکیک کرد.

* مواردی همچون تأثیر توبه در جرایم مستوجب حد یا دریافت رضایت در جرایم مستوجب قصاص و دیه به وسیله مجرم از بحث مقاله حاضر خروج موضوعی دارد.

الف) الگوی بازپروری بزهکاران

طبق این الگو، هدف در سیستم عدالت کیفری، فراهم کردن شرایط برای بازگشت بزهکاران به زندگی سالم اجتماعی و در نتیجه پیشگیری از تکرار جرم است؛ بنابراین تمامی اقداماتی که در نظام عدالت کیفری برای بازسازی و بازگرداندن بزهکار به جامعه انجام می‌گیرد، بازپروری نامیده می‌شود. با این توضیح، نظام عدالت کیفری در جهت رسیدن به این مقصود باید سیستمی آموزشی و پرورشی بنا کند تا از این راه با استفاده از ابزار و امکانات آن به اصلاح و درمان مجرمان بپردازد. در مورد اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم و نقش آن در بازپروری مجرمان به دو صورت می‌توان تحلیل کرد؛ نخست اینکه می‌توان گفت اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم می‌تواند سدی در برابر برنامه‌های اصلاحی - درمانی باشد؛ بدین معنا که تعیین سرنوشت بزهکار توسط خودش ممکن است باعث شود بسیاری از برنامه‌های اصلاحی - درمانی که می‌توانست برای بهبودی او انجام شود، اجرا نگردد و از این راه بازپروری و درمان به طور کامل صورت نپذیرد، ولی دومین تحلیل این است که اعطای این حق به مجرم منافی اهداف اصلاحی - درمانی و برنامه‌های بازپروری نیست؛ زیرا هنگامی این حق (حق مداخله در دادرسی و تعیین سرنوشت) به مجرم اعطا می‌گردد که مقام قضایی پرونده شخصیت او را بررسی کند و دخالت دادن اراده وی در امر دادرسی و تعیین مجازات را گامی مثبت در جهت بازپروری و بازسازی شخصیت وی تلقی کند؛ بنابراین این شیوه در دادرسی زمانی عملی می‌گردد که دست‌اندرکاران عدالت کیفری پس از معاینه مجرمان، بررسی جنبه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی آنان و میزان امکان درمان و بازپروری و به طور کلی پس از بررسی پرونده شخصیت فردی و اجتماعی بزهکاران به این نتیجه برسند که اعطای اختیاراتی به مجرم در فرایند دادرسی منافی اصلاح و درمان آنان نیست، بلکه می‌تواند مفید و مطلوب نیز قلمداد گردد.

سیاست جنایی ایران در قبال برخی جرایم همچون مصرف مواد مخدر، قابل تطبیق با همین نظریه است که در کنار تأسیس برخی نهادها همچون مراقبت الکترونیکی (ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی) و نظام نیمه‌آزادی (مواد ۵۶ و ۵۷ قانون مجازات اسلامی) با حق مجرم در تعیین سرنوشت خویش در دعوای کیفری سازگار است.

ب) الگوی بازدارندگی فردمدار

بازدارندگی فردمدار یا بازدارندگی خاص عبارت است از ترس و وحشت ناشی از مجازات‌ها و اقدامات کیفری که باعث پیشگیری از تکرار جرم در آینده می‌شود. این نوع بازدارندگی از سال‌های پایانی قرن‌های ۱۸ و ۲۱ میلادی مورد توجه سیاست‌گذاران جنایی واقع شد و طرفداران آن بر این باور بودند که پاسخ‌دهی قاطع و بدون اغماض به جرایم ارتكابی بزهکاران، آنان را مرعوب می‌سازد و باعث می‌شود پس از طی کردن مرحله مجازات، کمتر به تکرار جرم مبتلا شوند. در واقع پاسخ‌دهی نظام عدالت کیفری نسبت به مجرمان سبب می‌شود آنان این نظام را ترسناک و ناخوشایند بدانند؛ از این رو پس از رهایی از نظام عدالت کیفری کمتر به سوی ارتكاب دوباره بزهکاری گرایش یابند (دیگنان، ۱۳۸۴، ص ۲۹۲). از نخستین کسانی که این اندیشه را مطرح کردند، سزار بکاریا و ژرمی بنتام بودند. آنها معتقد بودند اقدامات نظام عدالت کیفری باید مفید باشد؛ به گونه‌ای که بزهکاران را با ترساندن از مجازات‌ها و پاسخ‌های نظام عدالت کیفری، نسبت به ارتكاب مجدد جرم بازدارند. سزار بکاریا برای دستیابی به این مقصود دو اصل را مد نظر قرار می‌دهد: «حتمی بودن کیفرها» و «سرعت در اجرای مجازات‌ها». او می‌گوید:

حتمی بودن بدین معناست که ضمانت اجراهای نظام عدالت کیفری به‌طور حتم و قطع بر بزهکاران اجرا گردد و راهی برای گریز مجرمان از تحمل کیفر وجود نداشته باشد. به این ترتیب، حتمی بودن کیفرها (حتی کیفرهای ملایم و سبک) از مجازات‌های شدیدی که راه گریزی در آنها وجود دارد، تأثیرگذارترند؛ زیرا دست‌کم رنج ناشی از کیفر آنگاه که حتمی است، به مراتب مؤثرتر از کیفرهای شدید و خشن عمل می‌کند (بکاریا، ۱۳۸۵، ص ۹۸).

بکاریا دومین اصل خود را که همانا سرعت در اجرای مجازات است، این‌گونه توضیح می‌دهد: اجرای سریع مجازات‌ها به عادلانه و مفید بودن آنها می‌انجامد. عادلانه بودن به این جهت که بزهکاران را از عذاب‌های روحی - روانی هولناک و تردیدهای بیپوده رها می‌سازد و نیز از تحمیل کیفرهای مضاعف بر آنان پیشگیری می‌کند؛ زیرا بار گران مجازات و پیامدهای آن باید برای کسانی که آن را تحمل می‌کنند تا حداقل ممکن

طاقت‌فرسا باشد (بکاریا، ۱۳۸۵، ص ۹۶). با این توضیحات می‌توان چنین گفت که نظام عدالت کیفری برای رسیدن به هدف بازدارندگی خاص، باید دو موضوع را مد نظر قرار دهد: نخست، قطعیت نظام عدالت کیفری در پاسخ‌دهی به بزهکاران بدین‌صورت که قاطعانه و بدون مسامحه و اغماض، به مجازات مرتکبان جرایم بپردازد و از این راه نسبت به گرایش مجدد آنها به ارتکاب جرم جلوگیری کند؛ دوم، رنج‌آور بودن مجازات‌ها که طبق آن اقدام‌های عدالت کیفری باید برای بزهکاران رنج‌آور و زیان‌آور باشد تا بدین‌وسیله از تکرار جرم پیشگیری کند (پرادل، ۱۳۸۷، ص ۶۸).

اکنون با توجه به نظریه بازدارندگی فردمدار (خاص) و اصول آن از جمله سرعت، قطعیت و نیز عدم تغییر پاسخ‌های کیفری این پرسش مطرح می‌شود که آیا این روش خدشه و ایرادی به قاطعیت نظام عدالت کیفری و به دنبال آن پیشگیری از تکرار جرم وارد نمی‌کند؟ اگر سطحی به این قضیه نگریسته شود، ممکن است این‌گونه به نظر برسد که اعطای این حق به مجرم از راه دخالت‌دادن مرتکب جرم در امر دادرسی عملاً پاسخ‌های کیفری تعیین‌شده را زیر سؤال می‌برد و قاطعیت نظام عدالت کیفری را مخدوش می‌کند و دیگر با حاکم‌بودن مجرم به سرنوشت خویش در دادرسی ارباب و بازدارندگی وجود نخواهد داشت. به نظر می‌رسد این شیوه دادرسی خللی به قاطعیت و بازدارندگی وارد نمی‌آورد؛ بدین‌صورت که دخالت‌دادن اراده مرتکب در امر دادرسی و تعیین سرنوشت دعوای کیفری به وسیله او جز در موارد خاص، به معنای نفی مجازات‌ها و ضمانت اجراها نیست، بلکه او میان برخی از انواع کیفرها یا روش‌های اجرای مجازات، با شرایط خاصی مخیر می‌شود؛ بنابراین ارباب و عبرت‌آموزی و به دنبال آن پیشگیری از تکرار جرم منتفی نمی‌گردد.

در نظام عدالت کیفری ایران به دلیل وجود نهادهای متعددی همچون تعلیق، آزادی مشروط، جایگزین‌های حبس، تخفیف مجازات و...، قطعیت و حتمیت مجازات در غالب جرایم وجود ندارد؛ با وجود این، قانونگذار در برخی جرایم به‌طور محدود، اعمال بعضی از نهادهای پیش‌گفته را ممنوع کرده است؛ همانند کلاهبرداری، اختلاس یا ارتشاء؛ اگرچه در این موارد همان‌گونه که بیان شد، امکان دخالت‌دادن اراده مرتکب وجود دارد.

ج) الگوی ناتوان‌سازی بزهکاران

ناتوان‌سازی بدین معناست که نظام عدالت کیفری اقداماتی را انجام دهد که باعث طرد و محرومیت مجرمان از حضور در جامعه گردد. به عبارت دیگر، تدابیر طرد و محروم‌کننده عدالت کیفری را ناتوان‌سازی گویند. نظام عدالت کیفری در پرتو این هدف به دورکردن بزهکاران از جامعه توجه دارد و بر این فرض مبتنی است که طرد مجرمان، فرصت‌های مساعد جرم‌زا را از آنان سلب می‌کند و در نتیجه از روی‌آوری دوباره بزهکاران به ارتکاب جرم، پیشگیری می‌کند (غلامی، ۱۳۸۷، ص ۵۷). ناتوان‌سازی علاوه بر کاهش نرخ تکرار جرم، یک پیشگیری اولیه و ثانویه را نیز سبب می‌شود؛ بدین صورت که با دور نگه داشتن مجرمان از جامعه باعث می‌گردد افراد دیگر جامعه و کسانی که مستعد بزهکار شدن‌اند، از خطر بزهکار شدن رهایی یابند. در واقع این راهکار، روشی با رویکرد موقعیت‌مدار است و توجه زیادی به شخصیت مجرمان ندارد. زندانی کردن مجرمان، تبعید - یا اخراج - و اعدام از جمله اقدامات ناتوان‌ساز عدالت کیفری‌اند که با دور نگه داشتن و طرد مجرمان از جامعه، زمینه‌های بزهکار شدن دیگر افراد جامعه و تکرار جرم را از میان می‌برند، حال باید دید آیا شیوه دادرسی که حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری را به مجرم می‌دهد، اساساً راهکار و روشی ناتوان‌ساز است یا خیر؟

در یک ارزیابی ظاهری می‌توان این‌گونه اظهار نظر کرد که اعطای این حق به مجرم نمی‌تواند در پرتو نظریه ناتوان‌سازی بزهکاران چندان تأثیرگذار باشد. این ارزیابی آنگاه که در باور شماری از اندیشمندان کیفری ناتوان‌سازی بزهکاران فقط از رهگذر مجازات حبس قابل دسترسی است، بیشتر تقویت می‌شود، اما نکته قابل توجه این‌که اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم، نافی مجازات حبس نیست و تصور امکان ناتوان‌سازی در این شیوه نیز دور از ذهن نیست؛ به‌خصوص آنجا که مجرم در انتخاب یک مجازات از چند مجازات مقرر شده مخیر می‌گردد و یکی از مجازات‌ها، از جمله کیفرهای توان‌گیر و ناتوان‌ساز مثل حبس باشد؛ بنابراین استفاده از کیفرهای ناتوان‌ساز و اقدامات و روش‌های توان‌گیر، در این شیوه دادرسی نیز قابل تصور است.

۳-۲-۱. پیشگیری از تکرار جرم

بسیاری از حقوقدانان تکرار جرم را زائیده رژیم غلط کیفری و عدم پیروی از اصول علمی می‌دانند (ر.ک: غلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۷). آنان معتقدند چنانچه در تعیین سرنوشت مجرم، خودش سهیم باشد و متوجه اشتباهات خویش شود و در دادرسی نقش فعالی داشته باشد، پس از گذراندن دوران کیفرش و تنبیه‌شدن، یک احساس مسئولیت نسبت به جامعه و مهم‌بودن نقشش در جامعه در وی شکل می‌گیرد که او را از ادامه راه مجرمانه خویش باز می‌دارد؛ زیرا احترام گذاشتن به نظر مجرم این تفکر را به وی القا می‌کند که موجودی ارزشمند است.

۳-۱-۱. مبانی جرم‌شناختی حق مجرم در تعیین سرنوشت دعوای کیفری

در علم جرم‌شناسی تلاش بر این است که با پی‌بردن به علل ارتکاب جرایم و نیز ارائه روش‌های گوناگون پیشگیری از بزهکاری، انحرافات و حالت خطرناک فرد بزهکار، بتوان زندگی همراه با آرامش و امنیت را به جامعه بشری نوید داد (وایت، ۱۳۸۴، ص ۹)؛ بنابراین در علم جرم‌شناسی نیز - مانند بسیاری از علوم دیگر - نظریه‌های متفاوتی درباره علت جرم و راه‌های پیشگیری از آن وجود دارد. تلاش‌های زیادی از سوی دانشمندان برای هدفمندکردن کیفر و ایجاد عدالت کیفری صورت گرفته است و در این جهت مکاتب متعددی به وجود آمده‌اند که هر یک درباره نوع مجازات، مقدار آن و اهدافی که از آن مورد نظر است، نظریه‌های نوینی ارائه کرده‌اند. شیوه اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم، یک روش برخورد با جرم و مجرم است و راهکاری ابداعی در مورد پاسخ به جرم دارد؛ از این رو باید بررسی کرد کدام یک از الگوهای جرم‌شناسانه از آن حمایت و پشتیبانی می‌کنند و در بستر کدام یک از آنها قابلیت پذیرش دارد.

۳-۱-۱. عدالت ترمیمی

هرچند نظام عدالت کیفری در برخورد با پدیده مجرمانه، توجه ویژه‌ای به بزهکار دارد، با وجود این نباید از بزه‌دیده و خواسته‌هایش غافل شود. عدالت ترمیمی الگویی

نوظهور و در عین حال کهن و ریشه‌دار از عدالت در امور کیفری است که از ربع آخر قرن بیستم تجدید حیات یافته است. این پارادایم جدید - در مقابل عدالت کیفری سنتی - اصول، ارزش‌ها، برنامه‌ها و روش‌های جدیدی را که اصولاً مبتنی بر احیای حقوق بزه‌دیده و ایجاد زمینه مشارکت فعال وی و جامعه در فرایند اجرای عدالت است، مد نظر قرار می‌دهد (غلامی، ۱۳۸۳، ص ۷۱۴).

بر این اساس الگوی یادشده با مهم قلمدادکردن روابط میان شهروندان و واگذاری تعیین سرنوشت پرونده کیفری به آنان، جبران و ترمیم خسارات و زیان‌های بزه‌دیدگان را اصلی‌ترین هدف نظام عدالت کیفری می‌داند.

اعطای حق تعیین سرنوشت دعوای کیفری به مجرم، راهبردی است که به موجب آن به بزه‌کار این اختیار داده می‌شود که در پاسخ‌دهی به جرمی که مرتکب شده است، اراده و نظر خویش را اعمال نماید. به همین دلیل ممکن است در نگاه نخست این‌گونه به نظر برسد که اعطای این حق به مجرم باعث می‌شود نوعی بی‌اعتنایی نسبت به حقوق و منافع بزه‌دیده صورت گیرد، ولی واقعیت امر آن است که یکی از شرایط پیش‌بینی‌شده برای اجرا و عملی‌شدن این راهکار در بسیاری از موارد این است که بزه‌کار، رضایت بزه‌دیده را جلب کند؛ برای مثال مطابق بند پ ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، جبران زیان‌های ناشی از جرم در شمار شرایط صدور حکم آزادی مشروط قرار گرفته است؛ بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این راهبرد علاوه بر کارکردهای بزه‌کارمدار، کارکردهای بزه‌دیده‌مدار نیز دارد؛ بدین صورت که توجه به خواست بزه‌دیده و تأمین منافع او در بسیاری موارد، یکی از شرایط اصلی اعطای این حق به مجرم است.

۲-۳-۱. نظریه برچسب‌زنی

نظریه برچسب‌زنی بر این فرض مبتنی است که بزه‌کاری روندی اجتماعی است و هر آن چیزی که جرم به‌شمار می‌آید، نتیجه نگرش و عمل‌کرد نظام عدالت کیفری است و به همین دلیل به جای تمرکز تک‌بُعدی به بزه‌کاران باید به کنش و واکنش‌های متقابل میان بزه‌کاران، بزه‌دیدگان و دست‌اندرکاران عدالت کیفری توجه کرد. این نظریه بر